تجلیل از پدر روابط عمومی ایران در روابط عمومی باید طرف مردم را گرفت

جلسه ماهانه انجمن روابط عمومی ایران چهارشنبه اول‏ هر ماه در مراکز فرهنگی اجتماعی با حضور اساتید، مدیران،کارشناسان و دانشجویان ارتباطات و روابط عمومی تشکیل می‏شود.

نشست آذرماه امسال در سالن اجتماعات دانشگاه هنر برگزار شد و پس از بحث و تبادل‏نظر پیرامون مسائل‏ جاری،گزارش کوتاهی از فعالیتهای هیئت مدیره انجمن‏ توسط رئیس انجمن ارائه شد و سپس آقای دکتر قطب الدین صادقی درباره هنر و روابط عمومی سخنرانی‏ کرد.در اواسط سخنان آقای دکتر صادقی،خانواده محترم‏ مرحوم حسین عماد افشار از پیش‏کسوتان گزارش‏نویسی‏ و انشاء فارسی در ایران وارد سالن شدند که با احترام‏ حاضران روبرو شدند.

پس از چند لحظه آقای دکتر نطقی که به علت بیماری‏ بروی ویلچر قرار داشت بهمراه همسرشان به سالن آورده‏ شدند،که با ابزار محبت حاضران در محل مخصوص قرار گرفتند و در جمع شاگردان خودشان به سخنان آقای دکتر صادقی که به احترام ایشان چند دقیقه سکوت اختیار کرده‏ بودند گوش فرا دادند.

پس از پایان صحبت‏های آقای دکتر صادقی،شاگردان‏ استاد نطقی با احترام زاید الوصف و ابراز احساسات فراوان‏ استاد را به جایگاه مخصوص دعوت کردند و از ایشان‏ درخواست نمودند که سخنانی برای شاگردان قدیمی و دانشجویان فعلی بیان نمایند.

پس از سخنان آقای دکتر نطقی به رسم یاد بود هدایایی از طرف هیئت مدیره انجمن و شاگردانشان به ایشان تقدیم‏ شد آنگاه شاگردان برای ادای احترام به خدمت استاد رسیدند که مورد لطف و محبت فراوان قرار گرفتند و یاد و خاطرات دوران تدریس را برای همه شاگردان و دوست‏داران مکتب روابط عمومی‏زنده کردند.این مراسم‏ از یک فضای بسیار روحانی و معنوی برخوردار بود و لحظه‏ای ابراز احساسات فرزندان روابط عمومی قطع‏ نمی‏شد و تجلیلی درخور شخصیت استاد را در برداشت که‏ نشانگر حق‏شناسی و سپاس از یک معلم بود،معلمی که به‏عنوان پدر و پایه‏گذار روابط عمومی در ایران،بر گردن‏ بسیاری از فرزندان جامعه روابط عمومی حق دارد.

سخنان آقای دکتر نطقی را در این مراسم باهم‏ می‏خوانیم:

نمی‏دانم با چه بیانی باید عرایضم را شروع کنم همه ما بسیار غمگین هستیم.به خانواده استاد عماد افشار مجددا تسلیت عرض می‏کنم و امیدوارم که بتوانند این غم را تحمل کنند و تمام شاگردان ایشان هم در درد و رنج هستند و هیچگاه زحمات ایشان فراموش نخواهد شد.

من امروز احساس کسی را دارم که زیر بار احسان،لطف‏ و مرحمت و حرف‏های زیبا قرار گرفته است.آمدن من در اینجا با مقدمه‏ای درباره هنر شروع شد.این را من به فال‏ نیک گرفتم،بعد دوستان را دیدم و کسانی که با حرفهایشان به من محبت کردند.من نمی‏دانم وقتی خوش‏ می‏گذرد چرا دقایق محدود می‏شود.در اینجا داستانی به‏ یادم آمد.شاید به بعضی از دوستان گفته‏ام،کسی شبیه‏ شاعر معروف فرانسه ویکتور هوگو بود،این پیرمرد با آن‏ ریش معروف ویکتور هوگو می‏آمد و در باغ لوگزامبورگ‏ می‏نشست و به مرغ‏ها نان می‏داد.دانشجویان که رد می‏شدند فکر می‏کردند ویکتور هوگو است و می‏آمدند و به‏ او سلام می‏کردند،او می‏گفت آنکه شما فکر می‏کنید من‏ نیستم ولی از جانب او به شما سپاس می‏گذارم.آنچه که‏ اینجا گفته شد انعکاسی از لطف آقایان و دوستان و معلمین‏ و شاگردان بود،انعکاس روح خودشان بود که به من پر و بال دادند و من چه می‏توانم بگویم.می‏گویند هندی‏ها وقتی که می‏خواهند بزرگترین مراسم احترام را بجا بیاورند ساکت می‏مانند،این پند،پند خوبی است ولی دل من در خروش و غوغاست،یک چیزی به من می‏گوید نمی‏شود این همه حرف را بی‏جواب گذاشت و نمی‏شود به این همه‏ لطف جواب نداد و فقط می‏شود یک چیز گفت که‏ «قدردانی»بزرگترین صفتی است که در انسان می‏توان‏ یافت.

این‏قدردانی را هیچکس به هیچکس نیاموخته،این از دلها برانگیخته شده است و من آدم خوشبختی هستم که هدف‏ این همه لطف قرار گرفته‏ام بنابراین خود را خیلی‏ مقروض و مدیون می‏دانم و مثل شاعر معروف می‏گویم عمر رو بایست در این روزگار.

کاری که ما کردیم کار دسته‏جمعی بود که به کمک رؤسای‏ بسیار خردمند و دانشمند و همکاران عزیزی که هرکدام از آنها بینظر بودند انجام دادیم،همه آنها جهد کردند و سعی‏ کردن بار بسیار عظیمی را بردارند و فقط من بالای سر آنها ایستادم و یا لله یا لله گفتم،کار دیگری نداشتم من‏ نمی‏توانم به همه کسانی که لطف فرمودند جواب بگویم و حق سخن را ادا کنم،من مقروض می‏روم،من مرهون‏ لطف شما از اینجا می‏روم.

اما یک چیز در اینجا باقی می‏ماند و آن اینکه روابط عمومی اگر پایه‏اش احساس درست وفاداری و قدردانی‏ باشد،موفق خواهد شد.شما در این کار استادان بزرگی‏ هستید،در این مملکت ما به روابط عمومی احتیاج داریم، ما باید اینجا طرف مردم را بگیریم.اگر دوستان یادشان‏ باشد گاهی روابط عمومی به ضد روابط عمومی معروف‏ بود.خاطرتان هست که یک داستان درباره روابط عمومی‏ می‏گفتم،من زیاد داستان می‏گفتم و الان هم می‏گویم‏ امیدوار هستم مدتی هم بتوانم بگویم.

«یک وقتی یک نفر مرد،گناه و ثواب او را وزن کردند و دیدند گناه و ثواب او کاملا باهم می‏خواند،یک‏ سانتی گرام هم اینطرف و آنطرف نیست،رفتند پیش‏ خداوند و گفتند،بنده عجیب و غریبی پیدا کردیم که‏ اینجوری زندگی کرده،گفت ببرید بهشت،گفتند:برو بهشت،او گفت من باید انتخاب کنم،برگشتند نزد خدا و گفتند که این عجیب‏تر از آنست که ما تصور می‏کردیم، می‏گوید که من باید خودم انتخاب کنم،خداوند امر می‏کند راست می‏گوید باید خودش انتخاب کند،اونها گفتند انتخاب کن گفت که من بدون اطلاع چطور انتخاب کنم، باید هردو را ببینم و بعد انتخاب کنم،رفتند و گفتند و خداوند فرمود:ببرید ولی بشرط اینکه اگر انتخاب کرد دیگر نمی‏تواند تصمیمش را عوض کند،او به بهشت رفت‏ و تماشا کرد و درست مثل همان که در کتابها نوشته‏اند زیبا ،قشنگ و رویاآور و بعد به جهنم بردند که یک دروازه‏ بزرگ داشت،دروازه باز شد و آرتیست‏های هالیوود بیرون‏ ریختند و پذیرایی فراوان انجام گرفت،او دید اینجا خیلی‏ خوش گذشته،گفت مگر من احمقم از اینها دست بردارم و بروم بهشت،گفت آقا من همین جهنم را می‏خواهم،و ملائک هم او را بردند به جهنم،در که باز شد مارها و شعله‏ها هویدا شدند،او گفت نه جهنم اینجا نیست،آدرس‏ عوضیه،جهنم که دیشب من دیدم جور دیگر بود.گفتند آها...شما دیشب از در روابط عمومی وارد جهنم شده‏ بودید!»

آن کاری که ما سالها در اینجا کردیم خواستیم از آن روابط عمومی‏های جهنمی اینجا نداشته باشیم،کمی راست‏گویی‏ به هیچ‏جا ضرر نمی‏رساند،ما وظیفه‏ای گذاشتیم گردن‏ روابط عمومی‏ها که مدیر را تربیت کنند،که تمام ارقام‏ قشنگ را نشان ندهند.

الان می‏بینیم که دوستان محکمی در این راه پیدا شده‏ است،به من نامه‏هایی می‏رسد که می‏نویسند،ما اینکار را کردیم،زنده باشید و موفق‏تر باشید.من یک دعای‏ کوچک هم در حق خودم بکنم که گاهی بیایم و شما را ببینم.و معذرت می‏خواهم یک جمله اضافه بکنم معمولا عادت ما است که وقتی خداحافظی می‏کنیم دم در بیشتر از همه‏جا صحبت می‏کنیم.این صحبت دم دری بنده است. این مجلس را نمی‏توان بدون تشکر مضاعف از دوستان‏ عزیزم خصوصا جناب آقای معتمدنژاد و...دوست زیاد دارم اسامی را قاطی می‏کنم ولی دلیل این نیست که قدر و قیمت‏شان را نشناسم از همه دوستان تشکر می‏کنم و به‏ روح دوست گم کرده‏ام مرحوم عماد افشار که خیلی دلم‏ می‏خواست باهم بنشینیم و صحبت کنیم درود می‏فرستم. غرق در نور باد،انشاء الله.